

## حکومت در اسلام

چندی پیش بیک کتاب انگلیسی برخوردیم که اسم آن « اسلام » و بتعبیر مؤلف مجموعه مقالاتی بود که دربارهٔ ماهیت یک میراث تمدن و فرهنگ و توسعه و تکامل آن نوشته شده بود .

نویسندهٔ کتاب، پرفسور ج. ای. ون گرنوم (۱) استاد اسلام شناس دانشگاه شیکاگو در آمریکا؛ در اگوست ۱۹۵۴ میلادی؛ یعنی تقریباً پنج سال پیش آنرا برای چاپ و انتشار آماده کرده و یکبار در ۱۹۵۵ در انگلستان و بار دیگر در آمریکا چاپ و منتشر شده بود .

اصل کتاب، باستانهای فهرست اماکن و اعلام، ۲۴۶ صفحهٔ وزیری و دارای چهار مبحث اصلی مشتمل بر دوازده مقاله بود و بر آن مقدمه‌ای در یازده صفحه بقلم دو تن از اسلام شناسان دیگر آمریکا، رابرت ردفیلد (۲) و میلتن سینگر (۳) افزوده شده بود که در آن بحث مختصری پیرامون اسلام و تمدن و فرهنگ اسلامی ایراد و از کتاب و نویسندهٔ آن تجلیل کرده بودند از مطالعهٔ یادداشت‌هایی که در آخر هر مقاله بود؛ چنین معلوم میشد

که نویسنده از مآخذ و مراجع زیاد اسلامی و اروپائی ، که بسیاری از آنها متعلق به مستشرقین اروپائی قرون اخیر بود ؛ استفاده کرده است .  
از این مقالات یکی دو تا توجه مرابیشتر جلب کرد ، از جمله مقاله ای بعنوان « حکومت در اسلام » ، که تقریباً ده صفحه بود .

در این مقاله بیشتر از مدارک اسلامی زیر استفاده شده است :

- ۱- الاحکام السلطانیة تألیف ابو یعلی الفراء الحنبلی متوفی ۴۵۷
- ۲- احیاء علوم الدین » ابو حامد محمد غزالی شافعی متوفی ۵۰۵  
مخصوصاً کتاب امر بمعروف و نهی از منکر
- ۳- الباب الحاد عشر تألیف علامه حلی متوفی ۷۲۶
- ۴- الحسبة فی الاسلام » ابن تیمیة متوفی ۷۲۸
- ۵- سیاست شرعیة » » »
- ۶- مقدمه ابن خلدون » ابن خلدون متوفی ۸۰۸
- ۷- الاحکام السلطانیة » ماوردی شافعی متوفی ۴۵۰
- ۸- سیاستنامه » خواجه نظام الملک متوفی ۴۸۵
- ۹- تحریر الاحکام » ابن جماعه متوفی ۸۲۹ (۱)

در باره ای از این مدارک ، متن اصلی مورد مراجعه ، و تلف نبوده و بترجمه اروپائی آنها مراجعه کرده است .

علاوه بر مدارک اسلامی مزبور ، در نوشتن مقاله از برخی از نوشته های اروپائی

(۱) تاریخ وفات ابن جماعه را مؤلف کتاب انگلیسی ۷۳۳ ضبط کرده و آنچه نوشته ایم بر طبق ضبط کشف الظنون است و در این باره باید بتفصیل پرداخت ولی چون از مباحث اصلی این مقاله نیست از آن سر نظر میشود .



زندگی انسان در ادوار گذشته و ابتدائی ترین مراحل این زندگی در زمانهای بسیار دور یادرسرزمینهای دور از تمدن کنونی دنیا نشان میدهد؛ افراد انسان همه جا و همه وقت بحالت اجتماع زندگی کرده اند، اما چه عاملی آنها را برانگیخته که گردهم آیند و بحالت اجتماع زندگی کنند، باید اعتراف کرد که کشف آن اگر عادتاً ممنوع نباشد، کاری بس دشوار است.

متفکرین از دیر باز در این باره نظر هاداشته اند:

۱- انسان فطرتاً اجتماعی است و با اصطلاح معروف، مدنی بالطبع

است، یعنی در او غریزه ای است خداداد که او را از گوشه انزوا و تنهایی بسوی هموعان میراند و زندگی با هموعان خود یکی از نیازمندیهای فطری و طبیعی او است بطوری که اگر هیچ عامل دیگر از قبیل ترس و وحشت یا سود جوئی و استثمار یا کمک گرفتن برای رفع احتیاجات مادی، یا هر امر دیگر که فرض کنید نباشد؛ باز در انسان میلی طبیعی بزندگانی اجتماعی است که خود عاملی مستقل است و او را بسوی زندگی اجتماعی و تشکیل جامعه سوق میدهد.

۲- در انسان تمایل غریزی مستقل بزندگی اجتماعی نیست و توجه او باجتماع یا معلول ترس و وحشت از موجودات دیگر، یا بمنظور استثمار هموعان؛ یا دست کم بخاطر کمک گرفتن از او برای تأمین نیازمندیهای مادی دیگر است.

۳- انسان نه تنها بزندگی اجتماعی با هموعان تمایل طبیعی ندارد، بلکه از آنان بیمناک و بالنتیجه گریزان هم هست، بیم آن دارد که مهادت برای او برودن طعمه یا دست یافتن بجفت، قصد جان او کنند و در معرض که تنازع بقا او را از سر

را خود بردارند . اجتماع و مقررات اجتماعی حيله‌ای است که بشر برای خلاصی از شر هم‌نوعان خود اندیشیده و خواسته است باین وسیله خاطر خود را آسوده کند و از شر موجود دوپادر امان ماند .

در برابر این نظرهای متضاد روایات مذهبی میگوید : آفرینش انسان با خلقت يك نرويك ماده ؛ آدم و حواء ؛ شروع شد ، این دو ، نخست در بهشت برین جا داشتند ، سپس بروی زمین فرستاده شدند و پس از رسیدن بهم ، کانون خانوادگی تشکیل دادند ؛ دختران و پسران آوردند ، اجتماع کوچکی از آنها پدید آمد که در آن نقاط قوت و ضعف بشر اجتماعی ، عاطفه پدری و مادری و محبت برادری ، رحم و شفقت ، گذشت و مروت ؛ حوصله و استقامت ، توجه بخدا . در عین حال رقابت و حسادت ، ظلم و ستم ، ناشکیبائی ، ناکامی ، عذاب وجدان و سرگردانی ، با هم نمودار شد . آیات قرآن مجید نیز همین مطلب را تأیید و باختصار بیان میکند ، بی آنکه از انگیزه انسان بر اجتماع سخنی بمیان آورده باشد (۱)

بهر حال آنچه مسلم است قرنهاي متمادي است که افراد بشر در هر جا و در هر حال که بوده اند بحالت اجتماع زیسته اند و این حالت بر فرض که در اصل يك نیاز مندی و تمایل طبیعی و غریزی نبوده ، مدتها است که بصورت يك احتیاج شبه غریزی و طبیعت ثانوی و بشکل يك ضرورت خارجی در آمده است .

بر فرض کسانی پیدا شوند که زندگی رهبانی و انفرادی را بر زندگی

(۱) بقره آیات ۲۹ تا ۳۸ . مائده آیات ۲۷ تا ۳۱ . اعراف آیات ۱۱ تا ۲۷ .

اسراء آیات ۶۱ تا ۶۵ . کهف ۵۰ . طه آیات ۱۱۶ تا ۱۲۳ .

در اجتماع ترجیح دهند و بخیال خود برای رهائی از شرور اجتماع بگوشه خلوتی پناه برند باز ،

اولاً زندگی آنها هر قدر هم از اجتماع دور باشند - از جنبه های اجتماعی خالی نیست . مثلاً یک راهب مسیحی صومعه نشین ، در دل کوه ، در گوشه دیر یکنلی روابط خود را با هم نوعان قطع نکرده است . او بیادیک پیغمبر بزرگ و بخیال پیروی از راه و رسم او و پیشوایان دینی دیگر مسیحیت بسر میرود و خود را متصل بآنان میداند . اگر بر همین راهب شخصی بگذرد و او را آماده رهبانیت ببیند دست از سر او برنمیدارد و میکوشد تا او را برهbanیت بکشد اینها همه جنبه های زندگی اجتماعی است .

ثانیاً اگر در این میان اشخاصی یافت شوند که راستی زندگی آنها از هر گونه پیوند با هم نوعان خالی باشد ؛ شماره آنها آنقدر کم است که نمیتوانند ملاک اظهار نظر درباره نوع انسان باشند .

بنابراین ، اگر صاحب نظر صلاح مردم را در این بداند که دور از هم بحالت انفراد زندگی کنند و طرح اصلاحی او برای اجتماع این باشد که یکباره همه مؤسسات اجتماعی را واژگون کنند و خود را از قید آنها برهانند تا آزادی و آسودگی خود را باز یابند ، مطمئن باشد که طرح اصلاحی او غیر عملی و غیر قابل اجراء و بهین جهت پوچ و بی ارزش است . گذشته از اینکه همین صلاح اندیشی او برای افراد انسان ، خود یک تجلی روح اجتماعی است که از آن غفلت کرده است . چنین کسی اگر بخواهد بر راستی راهی را که بد دیگران پیشنهاد کرده خود برود ، باید هرگز بفکر راهنمایی دیگران نباشد و آسوده از فکر دیگران در راهی که خود انتخاب کرده قدم گذارد و بتمنای خود

در این راه تن در دهد، نه اینکه هر اسان و گریزان از این تنهایی، در صد آن باشد که دیگران را با خود هم عقیده و همراه کند یا تیمار آنان خورد و از اینکه در این راه با او همراه نیستند و از این سعادت بزرگ محرومند اندیشناک باشد.

آنچه در بحثهای آینده مورد نظر ما است؛ اصل این ضرورت است خواه ذاتی؛ فطری، غریزی و طبیعی باشد؛ خواه نباشد.

گذشته از این، بروز همه یا بسیاری از کمالات و فضائل انسان جز در زندگی اجتماعی ممکن نیست و بسیاری از استعدادهای آدمی اگر دور از دیگران زیست کند؛ زمینه‌ای برای رشد و تکامل پیدا نمی‌کند.

ارسطو و بسیاری از فلاسفه و دانشمندان بعد از او؛ از جمله جمعی از فلاسفه اسلامی از قبیل ابن سینا، اجتماعی بودن بشر را بهمین وجه تبیین کرده و گفته‌اند: انسان اگر بحالت انفرادی زندگی می‌کند، از کمالات انسانی محروم میماند و امتیازی بر حیوانات دیگر بدست نمی‌آورد.

گاهی در برابر نظر ارسطو گفته می‌شود که انسان اگر تنها زندگی می‌کند؛ باز شرافت و امتیاز اساسی خود را بر سایر حیوانات داشت، چون امتیاز انسان با دراک است و ادراک برای او یک خاصیت فردی است که متوقف بر اجتماع نیست.

ولی باید توجه کرد که آنچه خاصیت انسان است ادراک عقلی است نه ادراک حسی و خیالی و وهمی؛ که در حیوانات دیگر نیز هست. و آن تعقل که ذاتاً برای انسان هست و چه در حالت انفرادی و چه در حالت اجتماع دارا است؛ در مرحله استعداد و با اصطلاح، عقل بالفره است؛ پس ذاتی بودن تعقل

برای انسان مانع از این نیست که کسی بگوید: تنها در زندگی اجتماعی است که این قوه بفعلیت و این استعداد بمرحله عمل میرسد و انسان مراحل کمال عقلانی را طی میکند.

البته زندگی اجتماعی در عین حال که زمینه بروز و ظهور و رشد و تکامل فضائل انسانی است؛ محیط مساعدی برای پیدایش بسیاری از رذائل نیز هست. بسیاری از صفات ناپسند تنها در محیط اجتماع، بمرحله بروز و ظهور میرسد و لی آیا همین اندازه کافی است که زندگی انفرادی را بر حیات اجتماعی رجحان دهیم و بجای کوشش برای جلوگیری از پلیدیها یکباره از زشت و زیبا هر دو بگذریم و برای اجتناب از رذائل از همه کمالات و فضائل انسانی چشم پوشیم؟

اما اسلام، صرف نظر از فطری بودن یا نبودن اجتماع برای بشر؛ حامی و مشوق زندگی اجتماعی است. تعالیم عالیّه اسلام بر اساس حفظ پیوندهای اجتماعی و مستحکم کردن آنها و جلوگیری کامل از سقوط اجتماع و پراکندگی و از هم پاشیدن جامعه است.

عالیترین صفات انسانی از نظر اسلام وقتی ارزش واقعی خود را دارد که با حفظ پیوندهای اجتماعی توأم و با انجام وظائف فرد نسبت با اجتماع کسب شده باشد.

حتی پرداختن بنمازهای مستحب و راز و نیاز در پیشگاه خدا، یا خواندن اذکار و اوراد نمیتواند آنقدر باشد که بهانه ترك وظائف اجتماعی گردد. عفت و خویشمنداری يك فرد گوشه نشین و دور از اجتماع، ارزش عفت و خویشمنداری آن فرد داخل در اجتماع را که در طوفان حوادث و در میدان جاذبه هواها



وهوسها و عوامل شهوت انگیز و مناظر هوسبار بسر میبرد، ندارد .  
 آنکه میخواهد بر طبق موازین اسلام عمل کند و در عین حال همه ساعات  
 و دقائق زندگی خود را بعبادت و بندگی خدا بگذراند، باید آنقدر بر تمایلات نفسانی  
 وهوی وهوس، یا خشم و غضب خویش مسلط شود، که در میدان اجتماع کاری  
 بر خلاف رضای حق نکند و آنچه میکند برای رضای خدا کند . هر چند  
 تلاش برای تهیه لوازم زندگی و تأمین معاش زن و فرزند باشد که دالکاد لعیاله  
 کالمجاهد فی سبیل الله .

ناتمام

